

دل آرام

ماجرای این داستان واقعی است

عباس خیرخواه

نشر پیکان

تهران، ۱۳۸۳

خیرخواه، عباس
دل آرام: ماجرای ابن داستان واقعی است / عباس خیرخواه؛ ویراستار سمیرا
نجد سمعی. - تهران: پیکان، ۱۳۸۳.

ISBN 964-328-408-5

۲۹۴ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. داستانهای کوتاه فارسی - قرن ۱۴.
الف. عنوان.

۸۶۳/۶۲

PIR ۸۰۴۰ / ی ۴۲۷ د ۸

د ۹۸۱ خ

۱۳۸۳

۱۳۸۳

م ۸۲-۳۴۹۸۵

کتابخانه ملی ایران



دل آرام

عباس خیرخواه

ویراستار: سمیرا نجد سمعی

آماده سازی و اجرا: دایرة تولید نشر پیکان، فهیمه محبی زنگنه

حروفچین: سعید شبستری

طراح جلد: ستاره نوروئی

لیترگرافی: بهار

چاپ: چاپخانه زیبا

صحافی: پیکان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۳

تیراژ: ۳۰۰۰

حق چاپ و نشر این اثر برای نشر پیکان محفوظ است.

دفتر نشر: تهران، خ شهید بهشتی شرقی، خ اندیشه، اندیشه ۳ شرقی، پلاک ۱۴

تلفن و دورنگار: ۸۴۴۹۲۲۷-۹

www.paykanpress.com

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار: ۸۷۷۲۰۲۹ ۵ ۸۷۷۲۲۶۷ ۵ ۸۷۹۴۲۱۸ ۵ ۸۷۹۴۲۱۹

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

یاد و سپاس

یه وقتاً آدم انقد محبت می‌بینه که احساس می‌کنه داره زیر بارش لِه می‌شه. هرچی هم به مغزش فشار می‌آره معیاری پیدا کنه تا بتونه اندازه اونو بسنجه و یا جمله‌ای به زبون بیاره که معنیش تشکر و سپاس باشه، می‌بینه نمی‌تونه و فکرش به جایی نمی‌رسه و به اصطلاح کم می‌آره.

راستش من احساس کردم در مورد آقای علی علمی و همکاران محترم‌شان به یه همچون وضعی دچار شده‌م و مونده بودم چی کار کنم و چه جووری خودمو از بند اسارت محبتشون نجات بدم، که آخرش هم فکرم به جایی نرسید.

به خودم گفتم بالاخره چی؟ اگه قلمت قاصره و زبونت کوتاه، دست کم به زبون بی‌زبونی که می‌تونی یه چیزی به زبون بیاری. همونو بگو، بعد بنویس. منم همین کارو کردم. خیلی خودمونی و بی‌تکلف گفتم و نوشتم.

از آقای علی علمی، مدیریت محترم نشر پیکان، به خاطر لطفی که همواره به من داشتن و در حقیقت مشوق من در این راه بوده‌ن، از خانم فهیمه محبی زنگنه به خاطر نظارت و هماهنگیهای مستمرشون از آغاز تا انجام، از خانم سمیرا نجد سمیعی به خاطر قلم توانا و مهارت بی‌نظیرشون در امر ویرایش، از آقای سعید شبستری به خاطر زحمات

بی شائبه و دقت عملشون در امر حروفچینی، و همچنین از همسر من که
همواره منو در این راه یار و یاور بوده، از صمیم قلب تشکر
می‌کنم.

تهران، عباس خیرخواه

www.ketab.ir

پیشگفتار

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ
که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن

قریب پانصد سال است که درباره شعر و شخصیت حافظ بحث و اظهار نظر شده. ولی به نظر می‌رسد امروز بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد که این متفکر و اندیشمند فرزانه را بیش از گذشته بشناسیم و به اندیشه‌های ژرف و زلال او عمیقاً بیندیشیم؛ اندیشه به این معنا که سخنان عارفانه و غزل‌های عاشقانه‌اش را با گوش جان بشنویم و با دل و جان به کار بندیم. اینکه اشعار و غزل‌های حافظ می‌تواند راهگشای زندگی باشد و موجبات سعادت و خوشبختی را فراهم آورد، سخنی به گزاف نیست. اشعار حافظ همواره ورد زبان ماست و بدون اینکه خودمان متوجه باشیم، با او زندگی می‌کنیم. او در غم و شادی ما شریک است و موجب شده شادی‌های ما افزون‌تر از غم‌هایمان باشد. اگر امروزه می‌بینیم که غم به ما چیره شده و از مشکلات و معضلات بی‌شماری در زنج و عذابیم و راه به جایی نمی‌بریم، از آن روست که از دیوان حافظ دور مانده‌ایم و از آن سود نمی‌جوییم.

جای هیچ شک و تردیدی نیست که حافظ در حکمت و عرفان و فلسفه سرآمد بوده. قرآن را می‌شناخته و در معارف و علوم دیگر از جمله طب و نجوم و فقه و حدیث و تاریخ و قصص دست داشته و از این بابت مقام شامخی احراز کرده.

عاشق و رند و نظر باز و می‌گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

حافظ بیش از شصت سال از عمر هفتاد ساله پرافتخارش را با قرآن محشور بوده و همان قدر که به غزلهایش فکر می‌کرده، به قرآن نیز می‌اندیشیده.

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

بهترین دلیل این مدعا همانا غزلیات اوست که متأثر از سوره‌های قرآن است. این کتاب آسمانی و مقدس همواره الهام‌بخش او در سروده‌هایش بوده. شاید به همین دلیل است که دیوان حافظ همانند قرآن به بسیاری از خانه‌ها راه یافته و همه کسانی که به زبان فارسی آشنایی دارند، از شیفتگان و ارادتمندان او محسوب می‌شوند. حتی بسیار دیده شده کسانی که از نعمت خواندن و نوشتن هم بی‌بهره بوده‌اند، اشعار او را در سینه داشته‌اند. اما سؤال این است: چرا با همه محبوبیتی که حافظ و دیوان او نزد ما دارد، مردم فقط و فقط به اشعارش اکتفا می‌کنند و با دیوان او فال می‌گیرند و یا آهنگ‌سازان هر از گاهی روی اشعارش آهنگ می‌گذارند؟ آیا به راستی اهمیت و ارزش و اعتبار دیوان حافظ در همین حد است؟ چرا باید به دیوان حافظ که در حقیقت کتاب زندگی است تا به این حد بی‌توجه

باشیم؟ چرا حافظ در زندگی ما حضوری مؤثر و کارساز ندارد؟ چرا بعضیها از گفته‌های حافظ واهمه دارند؟ چرا نمی‌خواهند و نمی‌گذارند ما به حافظ نزدیک شویم؟

این چراها و بسیاری چراهای دیگر فقط در یک کلام خلاصه می‌شود و آن این است که حافظ باریاکاران سر جنگ داشت. حافظ عاشقی بود آزاده و بی پروا که بانیش طنز به جنگ صوفی و شیخ و زاهد و محتسب رفت و آنها را آماج حملات بی‌امان خود قرار داد و کوس رسوایی آنها را به همه جا کشاند و به گوش همه کس رساند.

زاهد نفسی به دوست همدم نشدی
در خلوت وصل یار محرم نشدی
ملا و حکیم و صوفی و شیخ شدی
این جمله شدی ولی تو آدم نشدی

حافظ می‌دید که ارزشهای مقدس و ارزشمندی به دست آنها در حال نابودی است و این اراذل با نیرنگ و ریا دارند دین و دنیای مردم را به نیستی و تباهی می‌کشند. از این رو نمی‌توانست ساکت و آرام بنشیند، بلکه خود را مقید می‌دید که همچون سدی در برابر این سیل ویرانگر بایستد و مبارزه کند.

هرچند دشمنان به بهانه برخی کلمات و تعبیر و کنایات چون می و مضرب و معشوق و باده فروش و نظرباز، او را به قانون شکنی شرعی متهم کردند و کافر و منکرش دانستند، واقعیت امر غیر از این بود و برخلاف عقیده آنها حافظ کسی بود که درد دین داشت و استفاده او از این واژه‌ها صرفاً به این دلیل بود که اشعاری بغز و دلنشین بسراید. چرا که معانی

ظریف و باریک رانمی شد با کلماتی درشت و زمخت بیان کرد. او خواسته با کلامی شیوا و شیرین رازهای نفسانی درونی اش را توصیف کند و احساسات و عواطف و عقاید و اندیشه هایش را از هر سو جلوه دهد.

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست
که آبروی شریعت به این قدر نرود

حافظ عقیده داشت زهد اگر بی ریا هم باشد، باز یک طرف حقیقت است در صورتی که حقیقت وجوه دیگری هم دارد که باید دیده شود و زاهدان در حقیقت یک سو نگرند و کارشان افراط و تفریط و حرفشان وعده و وعید است.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود
وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

حافظ انسانی وارسته، متعادل و پاک اعتقاد بود و هرچند از اشعری پیروی می کرد، گرایشی شیعی داشت و به خاندان عصمت و طهارت عشق می ورزید و ارادتی خاص داشت. به همین دلیل بود که اجازه نمی داد به ارزشهای متعالی آنها خللی وارد شود و به ساخت مقدسشان جسارت و اهانت شود.

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق
بدرقه رهت شود همت شحنه نجف

برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است.
مرا فتاده دل از کف برون تو را چه افتاده ست

حافظ افراط گرایان و زاهدان ریاکار و مدعیان دروغین دین را که دایهٔ مهربان تر از مادر شده بودند، با اشعار چندوجهی اش در صحنهٔ شطرنج دیوان خود مات و مبهوت و در عین حال عصبانی کرده بود. در حالی که همین اشعار برای شیفتگانش بسی نغز و دلنشین و پرجاذبه بود. چون می دانستند که او دل شیدایی دارد و همان طور که به اصول پایبند است، از زیباییها و خوشیها و لذایذ دنیا هم بهره می جوید و به دیگران هم توصیه می کند که زندگی زیباست و باید هر لحظه اش را با لذت نوشید. او عقیده داشت که انسان هیچ است و با عشق می تواند همه چیز باشد. حافظ همچنین باور داشت که هیچ کس نمی تواند ادعا کند که از گناه مبرا است.

چو گفتمش که گناهی ندارم آن مه گفت
ز خویش دم زدنت بدترین گناهان است

اما زاهدان ریاکار که کارشان دروغ و دغل بود و خود را خداشناس قلمداد می کردند و جایگاه خویش را در بهشت می پنداشتند، در نهایت وقاحت مردم را از دروغ و گناه برحذر می داشتند و از آتش جهنم می ترساندند. به همین جهت حافظ به آنها نهیب می زند و می گوید:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکاران اند

و یا در جای دیگر خطاب به آنها می گوید:

زهد و تقوی را تو ای زاهد شفیع خویش ساز
من کسی دارم که در محشر به فریادم رسد

حافظ و خیلی از علما و مردان خدا عقیده دارند که گناه برای انسان اجتناب ناپذیر است و شر مطلق نیست.

جسایی که برق عصیان بر آدم صفی زد
مارا چگـونه زیـبـد دعوـی بسی گناهی

پرهیز از گناه هم باید به اندازه طاقـت انسان باشد. انسان تا از گناهان کوچک و بی مقدار اطلاع نداشته باشد، نمی تواند از گناهان بزرگ پرهیزد. میل به گناه و توبه از گناه، به انسان تقوا را می آموزد و کمال انسان می تواند در عصیان باشد. متنها عصیانی که منجر به تزلزل و انحطاط نشود، بلکه منجر به توبه و بازگشت شود. بشر از همان آغاز میل به گناه داشته و یا اگر نداشته، ناخواسته مرتکب آن شده. حضرت آدم و حوا با خوردن میوه ممنوعه از مقام فرشتگی به آدمی رسیدند.

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت
من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

حافظ خودش هم خود را انسانی کامل نمی داند و در اشعارش به این موضوع اشاره دارد. زیرا گناهانی مرتکب شده و به آن اعتراف کرده، ولی در هر حال به عفو و بخشش الهی بسیار امیدوار بوده است.

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
که گرچه غرق گناه است می رود به بهشت

حافظ اگر از زاهدان انتقاد می کرد، دلش هم به حال آنها می سوخت و نصیحت می کرد که دست کم مثل من باشید. به گناهانی که موجب کمال شما

می شود، اعتراف کنید. خودتان را از گناه بری ندانید. این همه دم از زهد و تقویٰ ننزید، یا اگر می زنید، آنچنان باشید که می گویند. دست از ریا و تزویر بردارید و با مردم روراست باشید...

حال داستانی که از نظر شما می گذرد، ماجرای واقعی زاهدی است خودکامه و فربکار که از موقعیت اجتماعی خود و اعتماد مردم سوءاستفاده می کند و با نیرنگ و ریا فاجعه ای به بار می آورد که در نوع خود خواندنی است. از آنجا که حافظ توانسته با مهارت و هنرمندی خطوط چهره کریه این گونه افراد را ترسیم نماید، بر ماست که با آگاهی این جانوران درنده خور را شناسایی کنیم و از خود برانیم تا عالمان بزرگوار و دلسوزی که به ارزشهای اخلاقی ارجح می نهند و همانند حافظ درد دین دارند و جا پای ابراهیم گذاشته اند، فرصت یابند با رهبری خردمندان خویشتن مردم را از گمراهی و ضلالت نجات بخشند و در شاهراه هدایت قرار دهند و به این وسیله موجبات سعادت و خوشبختی آنها را فراهم آورند. و همواره بر این باور باشیم که:

به در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

خودفروشان را به کوی می فروشان راه نیست

عباس خیرخواه